



## پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و بیست و هشتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۰۷

کُشتن و مُردن که بر نقشِ تن است

چون انار و سیب را بشکستن است

\*کُشتن و مُردن که برای این تن و من ذهنی اتفاق می افتد، درست مثل شکستن انار و سیب است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۰۸

آنچه شیرین است، او شد ناردانگ

وآنکه پوسیده است، نَبود غیر بانگ

\*ناردانگ: آب انار، شربت ترش و شیرین خوشمزه

همان طور که وقتی انار را می شکنید، آن قسمتی که شیرین است و به درد می خورد را می خورید و تفاله آن را دور می اندازید، در انسان هم یک قسمت شیرین وجود دارد که همین هشیاری حضور است که وقتی من ذهنی شکسته می شود، این هشیاری از داخل تفاله همانیدگی ها و دردها بیرون می آید. سروصدا و هیاهویی که من ذهنی برحسب همانیدگی ها و دردها و برای دیده شدن به راه می اندازد و می گوید بیایید من را ببینید که چقدر دیدنی هستم، به حرف من گوش بدهید و ببینید چقدر دانش دارم، این ها همان پوسیدگی است که باید دور انداخته شود [ولی آن چیزی که شیرین است یعنی حضور اصلاً حرف نمی زند].

نکته: شما این بیت ها را فقط معنی نکنید، بلکه به خودتان نگاه کنید ببینید آیا این آب انار و این شربت خوشمزه با فضاگشایی و عدم کردن مرکز در درونتان دیده می شود؟ باید هر بیت را آن قدر تکرار کنید که معنای آن در درونتان به صورت دیدن اشکال و یا سازنده دیدن خودتان به صورت حضور ناظر تجربه شود، یعنی شما نیاید در ذهن بمانید و یک چیز ذهنی



را به یک چیز ذهنی تبدیل کنید، و بگذرید و بروید. درست است که ابیات را با ذهن می‌خوانید ولی باید سعی کنید چنان روی شما اثر کند که از ذهن بیرون بپرید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۰۹

آنچه با معنی ست، خود پیدا شود

و آنچه پوسیده ست، آن رسوا شود

آن چیزی که معنا دارد و شیرین است خودش پیدا می‌شود. یعنی زنده شدن به زندگی نیاز به هیاهو ندارد زیرا وقتی فضا باز می‌شود عشق، زیبایی و رواداشت از مرکز انسان تشعشع می‌کند، همه این را می‌فهمند. و آن چه پوسیده است مدام حرف می‌زند، سروصدا راه می‌اندازد و رسوا می‌شود.

نکته: آیا لازم است مولانا بگوید که من عارف و شاعر بزرگی هستم؟ خیر، زیرا همین که چند بیت او را می‌خوانیم این را می‌فهمیم. شما نیز همین که به حضور زنده شوید، نباید حرف بزنید، زیرا آن چه که در شما معنا دارد، خودش خودش را پیدا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۰

رُو به معنی کوش ای صورت پرست

ز آن که معنی بر تن صورت، پَر است

ای صورت پرست، تابه حال چیزهای ذهنی را پرستیدی، اکنون برو مرکزت را با فضاگشایی عدم کن یعنی چیزها را از مرکزت بیرون کن و جای آن‌ها خدا و معنا را بگذار. به خاطر آن که معنا بر نقش صورت همانند پَر است، پری که با آن بتوانی از ذهن بیرون ببری.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۱

همنشینِ اهلِ معنی باش تا

هم عطا یابی و هم باشی فتی

\*فتی: جوان مرد

همنشین بزرگانی مثل مولانا باش، نه همنشین من های ذهنی. تا هم فضا را باز کنی، بزرگان به تو کمک کنند و از زندگی بخشش، خرد و عشق بگیری و هم جوانمرد و از جنس حضور شوی، نه از جنس من ذهنی خسیس.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۲

جان بی معنی در این تن، بی خلاف

هست همچون تیغ چوبین در غلاف

جان بی معنی، جانی که به معنا زنده نشده، یعنی همین من ذهنی و هشیاری جسمی، بدون شک و بدون هیچ گونه بحث و جدل، مانند یک تیغ چوبین در غلاف است. [داشتن یک تیغ چوبین در غلاف برای رفتن به جنگ در کنار پهلوانانی که شمشیرهای فولادین دارند، خنده دار است. در این جهان پرچالش ما شخصاً و جمعاً با من ذهنی به جنگ چالش‌ها، حل مسائل، درست کردن روابط و برداشتن موانع خود می‌رویم و نمی‌فهمیم که من ذهنی کار نمی‌کند. تمام این‌ها با شمشیر پولادین یعنی هشیاری حضور و عشق حل می‌شوند.]

نکته: شما بین عشق، فضاگشایی و آوردن خداوند به مرکزتان و آوردن چیزها به مرکز خود فرق بگذارید. وقتی چیزها را به مرکز خود می‌آورید شمشیر چوبین دارید.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۳

تا غلاف اندر بُود، باقیمت است

چون برون شد، سوختن را آلت است

تا وقتی که شمشیر چوبین من ذهنی در غلاف است، به نظر با ارزش است؛ یعنی تا زمانی که انسان در سنین بیست یا سی سالگی است و هنوز هیچ کاری نکرده، با من ذهنی و پندار کمال فکر می کند واقعاً استاد است و همه چیز را می داند، ولی همین که با من ذهنی شروع به فکر و عمل می کند متوجه می شود که این من ذهنی شبیه شمشیر چوبین است، نمی برد و فرو نمی رود؛ یعنی مسائل را حل نمی کند، فکرها، همانیدگی ها و الگوها و باورهای آن همگی پوسیده و نامربوط است و راه حل نیست؛ پس باید همه را بسوزاند و دور بیندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۴

تیغ چوبین را مبر در کارزار

بنگر اول، تا نگرده کار زار

\*کارزار: جنگ و نبرد

\*زار: خراب و نابسامان

با شمشیر چوبین به جنگ نرو، یعنی فکرها و عدم خلاقیت من ذهنی را به کارزار زندگی شخصی و اجتماعی ات نبر زیرا اصلاً کارگر نیست. اول نگاه کن که تیغ چوبین و از جنس من ذهنی است یا فولادین و از جنس حضور و تا کار به جاهای باریک نکشیده خودت را بازیابی کن.

نکته: ای مردم جهان، تیغ چوبین را به کارزار حل مسائل بزرگ این عالم نبرید، چون این تیغ چوبین یعنی من ذهنی پُر از حرص، شهوت، خشم و نفرت است. ما با خشم و نفرت می خواهیم مسائلمان را حل کنیم ولی همچون چیزی نمی شود،



شما نمی‌توانید با کسی که از او متنفر هستید به توافق برسید، زیرا می‌خواهید از او فرار کنید و اصلاً او را نبینید، می‌خواهید او را بکشید و از بین ببرید که از بین بردن راه‌حل نیست بلکه تیغ چوبین است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۵

گر بُود چوبین، برو دیگر طلب

ور بُود الماس، پیش آ با طَرَب

اگر می‌بینی شمشیرت چوبین است، من ذهنی داری، با چیزها همانیده هستی و خشم، ترس، رنجش، کدورت، کینه، حسادت و اضطراب داری، تنگ‌نظر هستی، می‌ترسی، شب خوابت نمی‌برد و احساس گناه و خبط داری، در این صورت برو شمشیر صنوع و فضاگشایی را بطلب و پیدا کن؛ زیرا شمشیر چوبین به درد نمی‌خورد. بگو این لحظه هرچه که ذهنم نشان می‌دهد بهانه‌ای ست برای به دست آوردن شمشیر فولادین صنوع خداوند. اگر دیدی به صنوع و به عشق مجهز شدی، فضا باز و مرکزت عدم شد، در این صورت شمشیر تو الماس شده است، پس با شادی به جنگ چالش‌ها برو.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۶

تیغ در زَرَادخانه اولیاست

دیدن ایشان شما را کیمیاست

\*زَرَادخانه: کارگاه اسلحه‌سازی

تیغ در کارخانه اسلحه‌سازی مولانا و بزرگان است. دیدن ایشان یعنی درک سخن‌های آدمی مثل مولانا واقعاً برای شما مثل کیمیاست.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۷

جمله دانایان همین گفته، همین

هست دانا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

همه دانایان یعنی کسانی که به دانایی ایزدی دست یافته و مرکزشان عدم است همین را گفته‌اند. شخص دانا که فضا را باز و مرکز را عدم می‌کند رحمت خداوند است، نه تنها برای انسان‌ها، بلکه برای کائنات.

قرآن کریم، سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۷

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

«و نفرستادیم تو را، جز آنکه می‌خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۰

حق فشانند آن نور را بر جان‌ها

مُقبِلان برداشته دامن‌ها

مقبِل: نیک‌بخت

خداوند آن نور را به آدم‌های نیک‌بخت که با فضاگشایی ذهن را تعطیل می‌کنند و نمی‌گذارند چیز ذهنی به مرکزشان بیاید می‌فشانند. یعنی همین که فضا باز شد، تمام چهار بُعد آن‌ها در معرض دم قضا و کُن فکان قرار می‌گیرد. مقبلان یعنی کسانی که فضاگشایی می‌کنند و منبسط می‌شوند دامن‌ها از این نور برداشته‌اند. [اما کسانی که منقبض هستند و من ذهنی دارند بهره‌ای از این نور نمی‌برند.]

نکته: با نور و دید این لحظه زمان مجازی و هرچه که ذهن نشان می‌دهد زیبا دیده می‌شود. در حقیقت زیبایی از دید شماست، نه در بیرون. این من ذهنی است که زشت و زیبا می‌بیند، زیبایی من ذهنی هم زشت است و مقبل نیست. حال شما



به خودتان نگاه کنید و ببینید مرتب منقبض می شوید یا منبسط؟ اگر منبسط می شوید مُقبل هستید و این نور را می گیرید ولی اگر منقبض می شوید، بدبخت هستید و آن را نمی گیرید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۱

وَأَنْ نُّنَارَ نُوْرٍ رَا أَوْ يَافِثَه

روی، از غیرِ خدا برتافته

او بخشش و نثارِ نور را از طرف زندگی گرفته است و رویش را از غیر خدا یعنی از هرچه که ذهن نشان می دهد، برگردانده است. [در این لحظه شما نباید غیر خدا را به مرکزتان راه بدهید و این هم به کمک خود خداوند است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۲

هَر كِه رَا دَامَانِ عَشْقِي نَابُدَه

زَأَنْ نُّنَارِ نُوْرٍ، بِي بَهْرَه شُدَه

هر کسی که دامان عشق ندارد یعنی فضا را باز نمی کند، از بخشش نور خداوند بهره ای نمی گیرد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: حسام





منابع: برنامه ۹۹۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۱۳

غیرت آن باشد که او غیر همه ست

آن که افزون از بیان و دمدمه ست

غیرت آن است که انسان مرکزش را در اختیار چیز دیگری جز خداوند نگذارد. خداوند غیر از همه و غیر از آن چیزهایی ست که ذهن نشان می دهد و بیشتر از بیان و دمدمه ذهن است.

نکته ۱: من ذهنی مدام حرف می زند و ما را افسون می کند، ما در فکرهایمان گم می شویم و درحالی که از فکر یک همانیدگی به فکر همانیدگی دیگر می رویم، خودمان را بیان می کنیم و فکر می کنیم چیز خوبی می گوییم اما این دمدمه و جادوی ذهن است.

نکته ۲: دو جور غیرت می توانیم در نظر بگیریم، غیرت خداوند نسبت به شما این است، که می گوید مرکزتان غیر از من و عدم نمی تواند چیز دیگری باشد؛ زیرا دچار ریب المنون، گرفتاری و دردهای من ذهنی مثل خشم و ترس می شوید و غیرت شما نسبت به خداوند این است که غیر از خداوند چیزی را در مرکزتان نگذارید.

نکته ۳: غیرت در معنای مصطلح این است که کسی به همسر من و به ناموس من نگاه نکند، این ها غیرت نیست بلکه تعاریف من درآوردی غیرت است. غیرت یعنی این که چیز ذهنی را که از جنس خداوند نیست به مرکزتان راه ندهید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳

هر که با ناراستان هم سنگ شد

در کمی افتاد و عقلش دنگ شد



\*هم‌سنگ: هم‌وزن، همتایی، در این جا مصاحبت

\*دنگ: احمق، بی‌هوش

هر کسی که با «ناراستان» یعنی من‌های ذهنی و آن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد معادل، هم‌سنگ و هم‌ارزش شود، به نقصان من‌ذهنی می‌افتد، از زندگی جدا شده و عقلش احمق، دنگ و گیج می‌شود.

نکته: همین که شما چیز ذهنی را به مرکزتان بیاورید و عینک دیدتان قرار دهید ناراست می‌شوید. راست و راستین کسی است که مرکزش عدم است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴

رُوْ اَشْدَاءُ عَلَی الْكُفَّارِ بَاش

خاک بر دل‌داریِ اَغیارِ پاش

«برو نسبت به کافران سخت و باصلابت باش و بر سر عشق و دوستی نامحرمان بدنهاده، خاک بپاش.»

یعنی هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد و جسم است را به مرکزت نیاور و در این کار بسیار سخت‌گیر باش و با فضاگشایی، عدم کردن مرکز و بیرون پریدن از سبب‌سازی ذهن، بر سر غیرها یعنی آن چه ذهن نشان می‌دهد و به اندیشه‌ات می‌آید خاک بپاش و آن‌ها را پرستش نکن.

نکته ۱: «اَشْدَاءُ عَلَی الْكُفَّارِ» معنی‌اش این نیست که برو کفار را بکش. از نظر من‌ذهنی غیر از من و امثال من که این باورها را داریم و باورهای دینی ماست، بقیه که باورهای دیگری دارند همه کفار هستند، فکر می‌کنیم همه را باید بکشیم که این غلط است.



نکته ۲: شما با اندیشه‌تان نمی‌توانید خدا را بفهمید، تنها راه این است که از سبب‌سازی بیرون بپريد و فضا را باز کنید، ببینید وقتی مرکزتان عدم و فضا باز می‌شود حالتان چگونه می‌شود؟ این را امتحان کنید. نباید در سبب‌سازی بایستید و فضاگشایی و مرکز عدم را تجسم کنید، این سبب‌سازی ذهن است.

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹

«... أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ...»

«... بر کافران سخت‌گیر و با خود شفیق و مهربانند...»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵

بر سر آغیار چون شمشیر باش

هین مکن روباه‌بازی، شیر باش

هرچه را که ذهنت نشان می‌دهد، همانیدگی‌ها، عادت‌ها و شرطی‌شدگی برای آوردن چیزها به مرکزت و این بند ناف جهان را با شمشیر شناسایی ببر و هویت خود را از چیزها بیرون بکش. بگو دیگر نمی‌خواهم از پول، دوست، همسر، مقام، دانش و بدنم خوشبختی بگیرم. آگاه باش و دیگر روباه‌بازی، کاهلی و امروز و فردا نکن و وقتی متوجه یک اشکال و همانیدگی در خودت شدی همان موقع اقدام کن و عقب نینداز. [نگو من فعلاً ناراست می‌شوم، به نفع من است تا مقداری پول دربیآورم، خانه بخرم، خانه را بزرگ کنم و وضعم بهتر شود سپس روباه‌بازی را کنار می‌گذارم].

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

بس بُدی بنده را کفی بالله

لیکش این دانش و کفایت نیست



\* کفی بالله: خداوند کفایت می‌کند.

خداوند برای هر بنده‌ای کافی است اما من ذهنی که چیزهای آفل را یار خود می‌داند و فکر می‌کند خدا برایش کافی نیست، فضا را نمی‌گشاید، ذهن و محتوای ذهنش را رها نمی‌کند و دانش و تشخیص کافی ندارد تا این موضوع را بفهمد.

«بیت هندسی»

نکته: بعضی مواقع که شما فضاگشایی می‌کنید و این ابیات را می‌خوانید، لطیف می‌شوید و این فضا خودش گشوده می‌شود، آن دید متوجه می‌شود که خداوند برای شما کافی است ولو این که من ذهنی به تنگ‌نظری، خست و به محدودیت عادت کرده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود دواسبه تاخت

\* استکمال: به کمال رسانیدن، کمال خواهی

\* دواسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن

هر کس نقص‌های خود را ببیند و بشناسد، برای اصلاح خود با سرعت تمام و با چالاکی و شتاب می‌تازد و خودش را به تکامل می‌رساند. [داشتن من ذهنی نقص بزرگی است، همانیدن با چیزها، درد داشتن، این که می‌دانیم از کسی رنجش داریم اما برای حل آن سهل‌انگاری می‌کنیم، پندار کمال، ناموس، داشتن عادت بدی که ما را به انقباض می‌برد، میل به دیده شدن این‌ها همه نقص‌های بزرگی هستند، آیا ما آن قدر قدرت داریم که نقص‌های خودمان را ببینیم؟]

«بیت هندسی»



نکته ۱: اگر شما از مادر خود رنجیده‌اید ولی می‌گویید اول بهتر است مادرم از من معذرت بخواهد این درست نیست، مادرتان از شما عذرخواهی نمی‌کند، شما این نقص خود را بشناسید و خودتان را اصلاح کنید.

نکته ۲: اگر شما نقص خود را ببینید و بشناسید و آن را در هشیاری‌تان نگه دارید، اقرار کنید که واقعاً این نقص را دارید، سعی هم کنید ولی نتوانید آن را تغییر دهید، در این صورت کارگاه خداوند می‌شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

کارگاهِ صنَعِ حق چون نیستی ست

پس برونِ کارگه بی‌قیمتی ست

کارگاه صنَعِ خداوند نیستی است، یعنی مرکز انسانی است که با شناسایی به ایرادهایش اقرار می‌کند؛ اما بیرون کارگاه که ذهن است هیچ ارزشی ندارد. [نستی درواقع مرکز آن کسی ست که می‌داند بودن در ذهن عیب است، همانیدگی و دردهایش را شناسایی می‌کند و آگاه است که نمی‌تواند فضاگشایی کند و زندگی در ذهن، گذاشتن چیزهای آفل در مرکز و پرستش آن‌ها هم از نظرش کار درستی نیست.]

«بیت هندسی»

نکته: اگر شما یک گنده بزرگ درخت را جلو نجار بگذارید، نجار در آن یک میز و صندلی می‌بیند که شما نمی‌بینید. ما نیز یک وجود نتراشیده و نخراشیده‌ای داریم مثل گنده درخت و می‌گوییم خداوند از این گنده وجود ما میز و صندلی و یا یک چیز جالبی درست کند. بنابراین با اقرار به عیب‌هایمان کارگاه خداوند می‌شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸

جمله استادان پی اظهار کار

نیستی جویند و جای انکسار

\*انکسار: شکسته شدن، شکستگی، مجازاً خضوع و فروتنی

همه استادان زمینی مثل نجار، معمار یا پزشک برای این که استادی خود را نشان دهند دنبال نیستی یعنی جایی که ایراد هست می گردند. [مثلاً قابلیت درمان یک پزشک وقتی مشخص می شود که یک مریض وجود داشته باشد، اگر همه سالم باشند دیگر پزشک لازم نیست.]

«بیت هندسی»

نکته: وقتی که شما به ایرادهایتان اقرار کرده، آن ها را شناسایی می کنید و روی خودتان کار می کنید و با دیگران کار ندارید؛ وقتی که متوجه می شوید مقصر رنجستان خودتان بوده‌اید زیرا از دیگران چیزی خواسته‌اید که اصلاً نباید می خواستید؛ وقتی که متوجه می شوید همه بلاهایی که سرتان آمده به خاطر منیت خودتان بوده، آن گاه انکسار پیدا می کنید، دیگر طلبکار نمی شوید و می فهمید که خودتان کرده‌اید، بنابراین نیست می شوید و مثل گنده درخت در دستان خداوند قرار می گیرید تا شما را بسازد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹

لاجرم استاد استادان، صمد

کار گاهش نیستی و لا بود

\*صمد: بی نیاز و پاینده، از صفات خداوند



در نتیجه «استادِ استادان، صمد» یعنی خداوند بی‌نیاز، کارگاهش نیستی و لا است؛ یعنی کارگاه خداوند مرکز انسانی است که اقرار می‌کند مریض است و عیب دارد.

«بیت هندسی»

نکته: هر خاصیتی که خداوند دارد ما هم داریم، او صمد است، ما هم صمد هستیم. او احد و یکتاست، ما هم یکتا هستیم ولی چون یارهای زیادی پیدا کرده‌ایم، احد بودن و صمد بودنمان را از دست داده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

هر کجا این نیستی افزون‌تر است

کار حق و کارگاهش آن سر است

هرکسی بیشتر اقرار کند که عیب و نیستی دارد، در این صورت بیشتر کارگاه حق می‌شود و خداوند بیشتر می‌تواند با «قضا و کُنْ فَکَانَ» روی او کار کند.

«بیت هندسی»

نکته: اگر می‌خواهید من‌های ذهنی شما را درست کنند، بروید به من‌ذهنی. ولی اگر می‌خواهید خداوند شما را درست کند، فضا را باز کنید و درعین حال شناسایی و اقرار کنید که همانیدگی، درد و عیب دارید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴

حقِّ ذاتِ پاکِ اللهِ الصَّمَدِ

که بُودَ بهُ مارِ بدِ از یارِ بدِ

\*صمد: بی‌نیاز، از صفات خداوند





سوگند به ذات پاک خداوند بی نیاز که ای انسان، تو ذات پاک صمد و بی نیاز خودت را ببین که از جنس خدا و امتداد او هستی، اما یار بد داری که حتی از مار بد هم بدتر است. این یار بد همان چیزی است که ذهن نشان می دهد و به مرکزت می آید.

«بیت هندسی»

نکته: با این ابیات ثابت می کنیم که شما باید خودتان را متقاعد کنید، آن ها را بخوانید و خودتان خودتان را تبدیل کنید. در ضمن این را هم بدانید که اگر شما به خودتان کمک نکنید، هیچ کس به شما کمک نمی کند. ما باید به این بیداری برسیم که تنها کمک خودمان خودمان هستیم. شما از کسی سؤال نکنید، همین ابیات را بخوانید. اگر این حرف را نپذیرید بعد از این که به هزار نفر مراجعه کردید آخر سر خودتان را پیدا می کنید و به این نتیجه می رسید و می گوید فقط خودم بودم و باید خودم به خودم کمک می کردم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۵

مارِ بدِ جانی ستاند از سلیم

یارِ بدِ آردِ سویِ نارِ مقیم

یار بد، هر من ذهنی، بدتر از مار بد است؛ زیرا مار بد یک دفعه مارگزیده را می گزد و راحت می کند، او می میرد. اما یار بد اگر با آدم بماند یک عمر درد خواهد کشید. به عبارت دیگر آوردن همانیدگی به مرکز، انسان را به سوی «نار مقیم» و درد ساکن شده می برد که همه به آن دچار شده اند.

«بیت هندسی»

نکته: مولانا معتقد است که اگر با همانیدگی ها بمیریم بعداً هم درد می کشیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او

خو بدزدد دل نهان از خوی او

دل ما بدون این که حرف بزنیم و گفت‌وگو کنیم، به‌طور پنهانی از دل قرین خود خو می‌دزدد. [بنابراین ببینید چه چیزی به مرکزتان می‌آید و قرین شما می‌شود که خوی او را می‌دزدید؟ اگر کسی خشمگین است، خشمش را می‌دزدید. اگر کسی به زندگی زنده است، زندگی‌اش را می‌دزدید، پس بهتر است که با بزرگان قرین شوید و اشعار مولانا را بخوانید.]

«بیت هندسی»

نکته: با آوردن تصویر ذهنی چیزهای بیرونی و من‌های ذهنی به مرکز، در حقیقت قرین بد را به مرکز می‌آوریم و عدم و خداوند را نمی‌آوریم. ما عاشق من‌های ذهنی می‌شویم و از آن‌ها دلداری می‌خواهیم، برای همین مایوس شده‌ایم. بزرگ‌ترین یأس و شکست این است که انسان در قالب یک رابطه‌ای مثلاً زناشویی از کس دیگر که همسرش باشد خوشبختی و عشق بخواهد و عشق درون خودش را رها کند. بالاخره متوجه می‌شود که اگر فضا را باز کند و به عشق درونش زنده شود، آن موقع عشق را در طرف مقابل هم می‌تواند ببیند و این رابطه شکست نمی‌خورد.

مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۱۸۷۳

دلدار مرا گفت: ز هر دلداری

گر بوسه خری، بوسه ز من خر باری

\*باری: سرانجام

دلدار که همان خداوند است به من گفت که از هر دلداری که ذهنت نشان می‌دهد بوسه می‌خواهی، سرانجام یک بوسه‌ای هم از من بخواه.



مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۱۸۷۳

گفتم که به زر؟ گفت که زر را چه کنم؟

گفتم که به جان؟ گفت که آری، آری!

گفتم چقدر زر بدهم؟ بوسه را چند می دهی؟ خداوند گفت من زر را می خواهم چه کنم؟ من آن چیز ذهنی را که برای تو با ارزش است، می خواهم چه کنم؟ گفتم که جانم را بدهم؟ گفت آری. [یعنی اگر جان ذهنی ام را بدهم، یک بوسه از خداوند می توانم بگیرم.]

نکته: بوسه یعنی چه؟ یعنی یک تماس. ما از خدا جدا هستیم، وقتی جان یک همانیدگی را می دهیم، تماس ما با او برقرار می شود و فضا گشوده می گردد و همین طور ادامه می دهیم تا همه همانیدگی ها را بیندازیم و مرتب بوسه می گیریم و بالاخره به او تبدیل می شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com